

موقفیت سیریزا در انتخابات و تحریف رادیکالیسم از سوی برخی از فعالین چپ

طاها زینالی

برخی از فعالین چپ^۱ پیروزی سیریزا در انتخابات یونان را به عنوان نشانه‌ای برای درستی دیدگاه‌شان در راستای ضرورت کاربست سیاست واقع‌گرایانه و نفی رادیکالیسم (یا وارونه جلوه دادن آن) بدل کرده‌اند. استدلال آن‌ها را شاید بتوان چنین نقل کرد: درسی که ما از پیروزی حزب سیریزا می‌توانیم بگیریم تأکید بر مقاومت همراه با کنش انضمامی و دست‌یافتن به نوعی راهبرد عملی در فضای سیاسی ایران است. حزب سیریزا رؤیای برهم‌زدن انقلابی مناسبات در یونان را به نفع مداخله‌ی واقعی در مخالفت با پیش‌روی‌های مناسبات نولیبرالی کنار گذاشته است و همین رویکرد سبب شد تا به جای کناره‌گیری از عرصه‌ی سیاسی، خود را درگیر فرایند دشوار مبارزه‌ی واقعی کند. این حزب، اصلاح وضعیت موجود را به عنوان ضرورتی واقعی و عینی در دستور کار خود قرار داده، که همین سمت‌گیری نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که سیریزا حزبی مبتلا به فتیسیسم «انقلاب» نیست؛ چرا که کارکردهایی که این حزب در برنامه‌ی خود دارد، اگر چه چیزی بیش از برنامه‌های سوسیال‌دموکراسی و دولت‌های رفاهی در دهه‌های سی و چهل نیست، اما تحقق همین خواسته‌ها در چارچوب اصلاحی، ماهیتی انقلابی دارد.

البته این اظهارنظرها، خیلی بیش از آنچه بتوان از سطور بالا برداشت کرد و خیلی بیش از آنچه یکی از دوستان همدل با این مواضع گفته^۲ «پر مغز و کنایه» هستند؛ لین کنایه‌ها جملگی گرایش مشخصی از نیروهای چپ ایرانی را نشانه می‌روند: چپ رادیکال و انقلابی یا در معنایی وسیع‌تر چپ اپوزیسیون؛ از جمله - و به ویژه - کنایه‌ای است به منتقدان و نفی‌کنندگان شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۲، که بر این اساس «دست‌پاکان» و منزله‌طلبان هم نامیده شده‌اند.

در این یادداشت کوتاه مجالی برای پرداختن به کاریکاتوریزه کردن و تمسخر اپوزیسیون چپ از سوی رویکرد یاد شده نیست. شاید در فرصتی دیگر، به نقد نیاز درونی این گرایش از چپ ایرانی به یک کاسه کردن چپ کمونیستی و ترسیم چهره‌ای درمانده و توخالی و مضحک از آن (و خشونت نهفته در لین رویکرد) پردازم؛ نیازی که در خدمت هویت‌طلبی و انسجام‌بخشی به این گرایش از چپ عمل می‌کند، تا به کمک این دست میان‌برها بتواند خود را به عنوان چپی پویا و متناسب با نیازهای امروز معرفی کند.

به باور من، دوستان ما پیروزی سیریزا در انتخابات یونان را می‌بینند، اما گسست لین «ائتلاف چپ رادیکال» را از تن‌دادن به انتخاب‌های از پیش موجود نمی‌بینند.

دوستان ما احتمالاً خوب می‌دانند که دوره‌های مدیریتی است که انتخابات پارلمانی در جای‌جای اروپا برگزار می‌شود و کیست که به یاد نیاورد و نداند که هر بار خطر قدرت‌گرفتن راست افراطی باعث

۱ نگاه کنید به یادداشت‌های حسام سلامت و محمد مهدی اردبیلی در فیسبوک: [اینجا](#) و [اینجا](#).

۲ نگاه کنید به توضیح علی ثباتی در بازنشر یادداشت کوتاه محمد مهدی اردبیلی: [اینجا](#).

می‌شود تا بسیاری از چپ‌های واقع‌گرا به سمت احزاب سوسیال‌دموکرات گرایش پیدا کنند. نمونه‌ی متاخر این ماجرا، انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه و برنده‌شدن حزب سوسیال‌دموکراتِ اولاند، با نام «حزب سوسیالیست»، و رفع موقتی خطر قدرت‌گیری حزب نئونازی لوپن بود. چه بسا منطقه‌ی به نظر می‌رسد که - با وجود آگاهی بر اینکه دوره‌ی ریاست‌جمهوری اولاند بهتر از دوره‌ی ریاست‌جمهوری میتران خواهد بود - ترس از به قدرت رسیدن راست افراطی را دلیل نسبتاً موجهی برای حمایت از «حزب سوسیالیست» دانست.

در چنین وضعیتی است که گرایش‌های مختلفی از چپ رادیکال در یونان ائتلافی را تشکیل می‌دهند و بر مبنای وضعیت عینی ویژه‌ای که بر آنجا حاکم شده، بر ضرورت ایجاد این اتحاد و صف‌بندی در یک جبهه تأکید می‌ورزند. آن‌ها حدود ده سال در ساختار چنین اتحادی مشغول بحث و عمل برای سازمان‌دهی یک حزب - که ضرورت‌اش را تشخیص داده‌اند - می‌شوند. سپس وارد عرصه‌ی سیاست رسمی می‌شوند، و به طور موازی به سازمان‌دهی نهادها و ساختارهای مردمی کمک می‌کنند. آخرین مرحله‌ی این فرآیند - آنچه که همگان تمام داستان می‌انگارند - حضور در عرصه‌ی انتخاباتی و به دست گرفتن قدرت در یونان بوده است. همه‌ی این‌ها با گسست از سه دیدگاه موجود در فضای چپ ممکن می‌شود: گسست از سوسیال‌دموکراسی با وعده‌های رفرف و اصلاح، که اگرچه همواره بی‌کفایتی خود را ثابت کرده، ولی همچنان بنا به خطرات و تهدیدات احزاب رقیب خریدار دارد؛ گسست از درک آنارشیستی‌ای که با هر گونه حزب سیاسی و هر گونه مشارکت در ساختار قدرت دولتی مخالفت پرنسیپی دارد؛ و سرانجام گسست از درکی از مارکسیسم سنتی (تحت تأثیر مارکسیسم روسی) که به دلیل پیروی صرف از الگوهای گذشته، فاقد پویایی نظری و عملی لازم برای سازمان‌دهی مقاومت مردمی در سطحی وسیع است و لذا جوابگوی ملزومات مبارزه در وضعیت اسفناک حاکم نیست. به این گسست‌ها باید فاکتور مهمی را افزود که عبارت است از: عزم و تلاشی جدی برای برساختن شکلی بدیل از سازمان‌دهی مبارزه‌ای رادیکال که پاسخ‌گوی ضرورت موجود در وضعیت عینی باشد.

دوستان ما که البته منتقدان سرسخت سازمان و حزب و کسب قدرت توسط چپ رادیکال و نیروهای کمونیست هستند، این سوبه‌های ماجرا را از نظر دور نگه داشته‌اند؛ چرا که تنها با حذف عامدانه‌ی چنین سوبه‌هایی از روند قدرت‌گیری «ائتلاف چپ رادیکال»، می‌توانند چنان نتایج دلخواهی را به دست دهند. در واقع، آنها در شتاب برای توجیه هستی سیاسی خود چنان به اکنون خیره شدند که سیر تاریخی‌ای که به رقم‌خوردن «اکنون» منتهی می‌شود را از نظر دور نگه داشتند.

سیاست واقعی از منظر این دوستان، سیاستی است که اکنون جاری است؛ یعنی ما همیشه با موقعیت‌های واقعی - و عاجلی - روبرو هستیم که باید انتخاب کنیم؛ اینجاست که دوگانه‌ای را برمی‌سازند: کسانی که خطر می‌کنند و دست به انتخابی واقعی می‌زنند، و دیگرانی که از انتخاب سر باز می‌زنند و دستان‌شان را پاک نگاه می‌دارند. این سیاست واقعی گویا به آن‌اکنونی که در آینده محقق می‌شود - و باید برایش مهیا شد - کاری ندارد، مگر برای زمینه‌سازی انتخاب «انضمامی» پیش رو و تلاش برای همراه کردن تعداد هر چه بیشتری در این راستا. بر مبنای چنین درکی است که از دید آنان مرز بین فعالیت و انفعال به

حمایت از کاندیداهای معقول‌تر و میانه‌روتر در انتخابات و یا عدم مشارکت در انتخابات ترجمه می‌شود. این دوستان اما به این پرسش نمی‌پردازند که چرخه‌ی تسلسل «بودن در اکنون» و دست‌زدن به انتخاب‌های واقع‌گرایانه چه موقع می‌تواند به پایان برسد. آن‌ها عامدانه کسانی را که مشی و باورهای‌شان در این دوگانه‌ی جعلی نمی‌گنجد نادیده می‌گیرند؛ همان‌ها که از سازمان‌دهی نیروهای چپ و رادیکال و به طور کلی سازمان‌دهی کمونیستی سخن می‌گویند. چرا که دوستان ما، ایجاد چنین امکان‌هایی را ناممکن می‌دانند و حوزه‌های امکان را تنها در میان گزینه‌های از پیش موجود جستجو می‌کنند؛ چرا که آن‌ها از درک این نکته طفره می‌روند که آنچه امروز ناممکن می‌نماید، می‌تواند به امکانی در آینده بدل شود. داعیه‌ی بیراهی نیست گفتن آن که اگر «ائتلاف چپ رادیکال» در یونان مانند دوستان ما می‌اندیشید، اینک شاهد هیچ چشم‌انداز جدید و امیدبخشی برای تغییر در وضعیت (در اروپا) نمی‌بودیم.

در پایان در نقد این ادعای حسام سلامت که «در شرایط حاضر هیچ حزبی نمی‌تواند سودای براندازی مناسبات سرمایه‌داری را در سر پیروانند»، باید تأکید کرد که ایستادن در جبهه‌ی فرودستان و ستم‌دیدگان جامعه و درگیر شدن در عرصه‌ی سیاست جاری در بستر منازعات طبقاتی و اجتماعی حاکم، نه تنها تناقض و تضادی با پیروانند سودای دگرگونی انقلابی وضعیت و براندازی نظام سرمایه‌داری ندارد؛ بلکه لازمه‌ی آن به شمار می‌رود. کنار گذاشتن دومی به نفع اولی بدون شک به ادغام تمام و کمال در وضعیت حاضر و بدل شدن به اندام‌واره‌ای از ساختار حاکم ختم می‌شود؛ اغراق نیست اگر بگوییم چنین ترجیحی در بهترین حالت یادآور تجربه‌ی سوسیال‌دموکراسی در اروپا خواهد بود. در عوض باید گفت که هیچ برنامه‌ی حزبی انقلابی سازمان‌یافته و از پیش مشخصی برای دستیابی به پیروزی وجود ندارد؛ مجموعه‌ای از عوامل از جمله و به‌ویژه وضعیت عینی مسلط و شرایط و زمینه‌های موجود در جامعه است که می‌تواند سمت‌گیری انقلابی یک برنامه‌ی سازمانی را نشان دهد. به عنوان مثال، در یک جامعه‌ی معین تلاش برای ایجاد تشکل‌های مستقل و منسجم کارگری برای پیش‌برد مطالبات صنفی و اقتصادی می‌تواند دارای بالقوگی‌های انقلابی باشد و به تقویت گفتار چپ و کمونیستی بیانجامد؛ درحالی‌که شاید در جامعه‌ای دیگر ایجاد جبهه‌ی مقاومت مردمی در برابر سیاست‌های تحمیلی ریاضت اقتصادی به اهداف کمونیستی خدمت کند. از قضا اینکه قدرت‌گیری سیریزا باعث «وحشت» شده است، نشان از بالقوگی این حزب برای پیش‌برد سازمان‌دهی مردمی بر علیه مناسبات حاکم دارد. تاریخ را نمی‌توان پیش‌بینی کرد؛ اما فارغ از اینکه در آینده‌ی نزدیک شاهد تغییرات چشم‌گیر در آرایش منازعات طبقاتی در اروپا باشیم یا نه، در این شکی نیست که -در تحلیل نهایی- براندازی انقلابی سرمایه‌داری از عهده‌ی هیچ حزبی بر نمی‌آید و برنامه‌ای را می‌توان انقلابی نامید که از مسیر سازمان‌دهی مردم ستم‌دیده بر علیه مناسبات حاکم می‌گذرد.

در جایی از یادداشت محمد مهدی اردبیلی آمده: «چپ‌های رادیکال یونان هم می‌توانستند به جای ارلئه برنامه‌ی عملی، از عرصه سیاسی کنار بکشند، انتخابات را تحریم کنند و در جمع‌ها و حلقه‌های پاک‌دست و زیبای خودشان بخزند و همه را محکوم کنند و...». پیداست که رهیافت‌های کنایه‌آمیز این دوستان -متأسفانه- به ایجاد جمع‌ها، تشکل‌ها و سازمان‌های کمونیستی‌ای که بتوانند در فضای واقعی دخالت‌ورزی

کنند نظری ندارد، و طبعاً دورنمایی هم برای بازسازی یک «ائتلاف چپ رادیکال» برای سازمان‌دهی مبارزات طبقه‌ی کارگر و فرودستان جامعه تصویر نمی‌کند. در عوض، با نظر به سویه‌هایی که از منظر این مفسران چپ نادیده گذاشته شده، باید پذیرفت که این نتایج بیشتر رو به گذشته است و تنها از آن رو به آینده نظر دارد که در امتداد گذشته‌ای معلوم باقی بماند؛ و «مشارکت تاکتیکی» در انتخابات را به مثابه رویه‌ای برای سیاست واقعی و انضمامی چپ در وضعیت حاضر تئوریزه کند. بر این اساس، باید به این دوستان (یا شاید به مخاطبان آنان) یادآوری کرد که مقایسه‌ی صوری مطلوب آنان از بُن نادرست و تحریف‌آمیز است. چرا که در یکسو (انتخابات یونان) با تلاش برای ایجاد ائتلاف چپ رادیکال، و بیش از ده سال فعالیت برای ساختن یک حزب، و در نهایت حضور در انتخابات پارلمانی با شعار و هدف مبارزه با سیاست‌های نولیبرالی تحمیلی مواجهیم؛ در حالی که در دیگر سو (انتخابات ایران) با تئوریزه کردن حضور در انتخابات برای قدرت گرفتن جناح تکنوکرات بورژوازی نئولیبرال روبه‌رو هستیم؛ جناحی که برای ادغام در مناسبات جهانی بازار آزاد و پیروی از رهنمودهای نهادهای قدرت مربوطه بی‌تابی می‌کند و طی همین یک‌سال و نیم هم چهره‌ی واقعی خود را برای طبقه‌ی کارگر و فرودستان جامعه عیان کرده است. روشن است که تفاوت میان مداخله‌ی سیاسی رفقای سیریزا در انتخابات یونان و سیاست صندوق-محوری دوستان ما در انتخابات ایران به تفاوت میان زمین و آسمان پهلومی‌زند.